



یک شب به همراه آقای محمد طاهری برای عملیات شناسایی به خاک عراق رفته بودند. صبح که آمدند حدود ۳۰۰ رأس گوسفند آورده بودند که گوش‌های همه گوسفندها پلمب شده بود و متعلق به عقبه پشتیبانی ارتش عراق بود و قرار بود به تدریج ذبح کنند و غذا درست کنند. ملکشاهی و طاهری شب گله را دزدیده بودند و به این طرف آورده بودند.

علاوه بر گوسفندها یک کیف نقشه را هم دزدیده و آورده بودند. کیف نقشه را هم به شکل جالبی به دست آورده بودند. عراقی‌ها یک توالت صحرائی درست کرده بودند که از چهار تا چوب ساخته شده بود و گونی یا برزنت دور آن کشیده بودند. یک تیمسار، که اول نمی‌دانستیم تیمسار بوده و بعداً فهمیدیم، شب حدود یک بامداد از اتاق عملیاتی که در زیرزمین درست کرده بودند، خارج می‌شود تا به دست شویی برود و کیف را پشت همان جایی می‌گذارد که می‌خواست به

دست شویی برود و علی ملکشاهی آن را می‌دزدد و قاتی گله گوسفند حرکت می‌کند و به این طرف می‌آید

که آنها را دائم جا به جا می‌کردیم و تغییر مکان می‌دادیم. توپ ۱۲۰م، توپ ثابت و بسیار سنگینی است. باید با یک چیزی آن را کشید و عقبه تدارکاتی دارد. برای این طرح‌ها، سرهنگ تشکری نقاط خوبی را انتخاب می‌کرد که نتوانند ما را بزنند. البته ما بعدها دو قبضه توپ ۱۳۰م. دیگر گرفتیم. یک قبضه توپ ما را هم هواپیمای عراقی آوردند و زدند، ولی چهار قبضه از توپ‌ها تا اواخر زمانی که من آنجا بودم، سالم بود و با آن می‌جنگیدیم. سرهنگ تشکری هم این عقبه را فراهم کرد و باعث شد که این عملیات را بسیار موفق انجام بدهیم.

نقش هوانیروز در کنترل حملات عراق

تعدادی از خلبان‌ها از جمله خلبان احمد کشوری، خلبان مشهدی، خلبان پزشکی و تعدادی از خلبان‌های دیگر که آن زمان به ایلام آمده بودند، محل سکونتی نداشتند. من هم در خانه خودم در استانداری به هر کدام از آنها که در عملیات‌ها نقش مهمی داشتند، اتاقی داده بودم. یک اتاق هم به کشوری و خانواده او دادم. خلبان کشوری به همراه همسرش خانم شیرین سیلاخوری و بچه‌هایش آمده بود. یک اتاق هم به کاوسی فر و همسر او داده بودم. به آقای طاهری و آقای موسوی هم هر کدام یک اتاق داده بودم و یک اتاق هم برای خودم و خانواده‌ام بود. حدود ۸ الی ۱۰ اتاق در استانداری و خانه استاندار وجود داشت. من این اتاق‌ها را به این افراد داده بودم تا با زن و بچه بیایند و تمام فکرو دکرشان جنگ باشد. یکی از کارهایی هم که آن زمان در استانداری انجام دادیم، این بود که بعداً در دره قوچعلی یک جایی را به منظور سکونت برای آنان درست کردیم.

چند حرکت خیلی خوب را روایت فتح ضبط کرده است. ما فیلم‌هایی را که داشتیم و بسیار ارزشمند است در اختیار آنها گذاشتیم. به نظر من همه آن عملیات‌ها فیلم‌برداری شده ولی شاید عصاره آن یک ساعت بیشتر نباشد. راجع به کشوری، شیروزی، پزشکی، مشهدی و خلبان‌های دیگری که آنجا با او بودند، کمی توضیح می‌دهم. احمد کشوری بسیار متدین، شجاع و خوش‌فکر بود و تحت تأثیر مدیریت اداره من هم قرار گرفته بود. برخلاف تمام استاندارها، شب در اتاق جنگ طراحی عملیات می‌کردیم. ساعت چهار صبح هنوز تارک بود که خلبان‌ها استارت می‌زدند و هلی‌کوپتر در تاریکی از مسیری که شناسایی شده بود، عبور می‌کرد و به عراق می‌رفت و چادرها و عراقی‌هایی را می‌زد که در عقبه دشمن و با فاصله زیادی از مرز قرار داشتند و در کیسه‌های خواب خوابیده بودند. یکی دو تا از این اقدامات را فیلم‌برداری کردند؛ فیلم‌های واقعی که چهار هلی‌کوپتر کبرا و یک جت زنبق در آن حرکت کردند. جت زنبق در آن حرکت کرد و به عراق رفتند. جت زنبق در آن حرکت کرد و به عراق می‌رفتند که تجمع نیرو بود. مخازن سوخت و تانک‌های آنها را هم می‌زدند. این عملیات را در روبروی ارتفاعات تنگه بینا و تنگه بیجار انجام می‌دادیم. به نظر من نقش هوانیروز در کنترل حملات عراق و در توفیق نداشتن آنها برای گرفتن ایلام حیاتی و تاریخی بود.

شهادت احمد کشوری

قبل از یکی از عملیات‌ها احمد کشوری خواب دیده بود که شهید می‌شود. شب که به خانه رفته بود، بچه‌هایش را روی زانویش گذاشته و گفته بود که

این آخرین شامی است که با هم هستیم و وصیت و خداحافظی کرده بود که جزئیات آن در روایت فتح هست. با ما هم مصاحبه کردند. من و همسر و آقای کاووسی فر که آن زمان حضور داشتیم، جزئیات قبل از شهادت ایشان را گفتیم. آنها صبح زود عملیات کردند که موفقیت‌آمیز هم بود، ولی متأسفانه دو فروند هواپیمای عراقی آمدند و یکی از آنها که میگ ۲۳ یا میگ ۲۱ بود، هلی‌کوپتر شهید کشوری را که داشت از دره عبور می‌کرد، از بالا زد. با انفجاری که صورت گرفت و شعله‌های سنگینی که برپا شد، بدن شهید کشوری در آتش سوخت، چنان که نصف بدنش کاملاً از بین رفت. نصف بالای بدن هم که وجود داشت، سوخته بود. تمام آب بدنش خارج و سبک شده و مثل زغال شده بود. مدتی بعد آقای کاووسی فر به داخل دره‌ای که هلی‌کوپتر شهید کشوری سقوط کرده بود، رفت و آنچه را که از جنازه ایشان باقی مانده بود، داخل یک پتو پیچید و آورد. خلبان مشهدی که پشت سر کشوری نشسته بود، سالم بود. خلبان پزشکی هم که در هلی‌کوپتر بعدی بود، به صورت رسکیو مجروحان را تخلیه کرد و عقب آمد. چهل روز پس از شهادت احمد کشوری، برادر او محمد کشوری شهید شد و حدود دو ماه بعد هم برادرخانم کشوری، آقای سیلاخوری، شهید شد. این خانواده واقعاً حماسه‌ای در ایلام ساختند و کار بزرگی انجام دادند.

تلفات سنگین در کنجان چم

عراقی‌ها در کنجان چم حملاتی انجام می‌دادند، به طوری که در یک عملیات بسیار سنگین چهل نفر شهید دادیم. دو تا از برادرهای براننده نیز شهید شدند. ابراهیم و محسن پالیزبان هم آنجا شهید شدند، البته بعداً یکی دیگر از برادران پالیزبان هم شهید شد. ما برای اینکه بتوانیم مجروحان را بیاوریم، هیچ وسیله‌ای نداشتیم. ساعت ۱:۳۰ بامداد بود. من به آقای محلوچی، که استاندار لرستان بود، زنگ زدم و گفتم که تعدادی قاطر می‌خواهم. گفت: برای چه می‌خواهی؟ گفتم: فقط به من قاطر برسان. ایشان هم تا فردا شب، تعداد زیادی قاطر را با پنج تا کانکس فرستاد. ما با کمک آن قاطرها و با کمک بچه‌ها، تعداد زیادی از بچه‌هایی را که مجروح و هنوز زنده بودند، پایین آوردیم و نجات پیدا کردند. چند تا از آن بچه‌ها الان زنده هستند. البته چند نفر پای‌شان قطع شد چون آسیب‌های جدی دیده بودند. شهدا را هم تخلیه کردیم. البته عراقی‌ها تعدادی از آن قاطرها را با خمپاره زدند.

قبض قاطرهای عملیات

نکنه جالب اینکه بعدها که استاندار آذربایجان غربی شدم، یکی از روزهای سال ۱۳۶۰ آقای محلوچی به من زنگ زد و گفت: یاد هست آن زمان برای تو قاطر فرستادم؟ گفتم: بله، به تو قاطر دارم. گفت: حالا می‌گویند قبض انبار ندارد و به همین علت دارند آبروی من را در استان لرستان می‌برند. دو میلیون تومان خرج خرید آن قاطرها کرده بودیم. همان شب که گفتید، به دهات اطراف رفتیم و با زحمت بسیار مردم را راضی به فروش قاطرهای‌شان کردیم و برای تو فرستادیم. حالا این‌ها می‌گویند قبض انبار و رسید ندارد و من را بیچاره کرده‌اند و دارند آبروی من را می‌برند. دو میلیون تومان از درآمد یک روز نفت مربوط به استان آذربایجان غربی را بابت قاطرهایی که ایشان فرستاده بود، برای‌شان حواله کردم. آن شب هم که قاطرها را فرستاده بودند، اتفاق جالبی افتاده بود. آن قاطرها ساعت حدود یک بامداد رسیده بودند. یکی از کانکس‌ها ساعت دو بعد از نصف شب به ایلام و جلوی در استانداری رسیده بود و آقای فرهادی را، که در

لورفتن نقشه حمله عراقی‌ها به میمک

آن کیف کالک عملیات حمله به میمک از تنگه بیجار و گرفتن ایلام و صالح آباد بود. آن کالک در اختیار آقای تیمسار سهرابی است و می‌شود از روی آن در دانشکده افسری به فرماندهان ارتش و افسران دانشکده افسری یک درس سه ماهه داد. اطلاعات درون کشور ما را به صورت بسیار دقیق داشتند؛ پس معلوم بود در درون تشکیلات مآدم دارند. عراقی‌ها طرح بسیار خوبی تهیه کرده بودند و بسیار روشن بود. آقای محمد طاهری چون عربی بلد بود، طرح را برای ما خواند و چون دستگاه فونیک نداشتیم، از روی آن یادداشت برداری کردیم. وقتی فهمیدیم عراقی‌ها چه برنامه‌ای دارند، دوره حل پیش رو داشتیم. یکی اینکه تا صبح نشده است آقای ملکشاهی خودش را به آن طرف مرز برساند و حول و حوش همان دست‌شویی این نقشه را بگذارد. حساب کردیم تا او به آنجا برود صبح می‌شود و ممکن است که گرفتار شویم. راه حل دوم این بود که نقشه را بزنند. گفتیم ممکن است که آن تیمسار عراقی فکر کند که جای دیگری گذاشته است. یک احتمال دادیم که طرح حمله را به علت گم شدن آن نقشه در مجموعه خودشان تغییر ندهند؛ بنابراین راه حل دوم را انتخاب کردیم و نقشه را بزنند. برای همین آن کیف و نقشه را هنوز داریم. ما فهمیده بودیم که طرح آنها چیست. تهیه آتش قوی روی سد کنجان چم و صالح آباد نشان می‌داد که از آن طرف حمله خواهد شد. عبور بیست و دو تانک از طرف کنجان چم به سمت دوراهی که یک طرف آن به سمت صالح آباد و یک طرف آن به ایلام می‌رفت، مرحله بعد عملیات بود. حملات از طریق هلی‌کوپتر و دو فروند هواپیمای پشتیبانی صورت می‌گرفت و در مجموع قرار بود که چهار لشکر نفوذ کنند و بیایند ایلام را بگیرند و اشغال ایلام را تمام کنند.

استانداری خوابیده بود، از خواب بیدار کرده و گفته بودند قاطرها رسیده و جلوی استانداری است. فرهادی گفته بود آنها را به در خانه آقای مروارید ببرید. آنها هم قاطرها را تا جلوی در خانه آقای مروارید برده و گفته بودند استانداری برای شما قاطر فرستاده است. آقای مروارید گفته بود چند تاست؟ گفته بودند یک کانکس. آقای مروارید گفته بود که من قاطر نخواسته بودم. بعد فهمیده بود که کسی اذیت کرده است. همان نصف شب بلند شده و به استانداری آمده بود. من را بیدار کردند و گفتند آقای مروارید آمده است و بعد هم جریان قاطرها را گفتند. گفتم مقصد اینها جای دیگری است. بعد هم قاطرها را فرستادیم و به آن محل رفت. این داستان خیلی مهم است و نشان می‌دهد که در جنگ وقتی با تمام وجود کار می‌کنی، بوروکراسی با یک اختلاف بعداً سراغ تو می‌آید که باید پاسخ‌گو باشی. ما جنگیدن را یاد گرفته بودیم، اما بوروکراسی آن را یاد نگرفته بودیم و نمی‌دانستیم. بعدها آقای شیخ عطار با ارسال نامه رسمی به استانداری ایلام، مبلغ دومیلیون تومان پول قاطرها را درخواست و پیگیری کرده بود و استانداری ایلام این مبلغ را به حساب استانداری آذربایجان غربی واریز کرده بود.

موشک باران بازار ایلام

به لطف خدا کارهای ما در استانداری باعث شد که استان را در برابر حملات عراقی‌ها حفظ کنیم و مردم در استان باقی بمانند. در زمان من هیچ‌کس از استان ایلام فرار نکرد و همه بودند. خودم نیز به همراه همسر و بچه‌هایم در آنجا بودم. تمام معاون‌ها و مدیران نیز با خانواده‌های خود حضور داشتند و در اوضاع جنگ کارها را انجام دادیم. یک بار حمله هوایی شد و استانداری را زدند. من پنج دقیقه قبل از آن که همراه خانواده‌ام برای عیادت مجروحان به بیمارستان رفته بودم، که موشک زده بودند یا اینکه حمله هوایی بود، الان دقیقاً یادم نیست، ولی یک گودال به عمق سه چهار متر و قطر هفت هشت متر ایجاد شده بود. ظاهراً هدف عراقی‌ها زدن استانداری بود، ولی به جای اینکه به استانداری بخورد، داخل بازار که نزدیک ساختمان استانداری بود، خورده بود. در آن حمله ۱۲۸ نفر مجروح و حدود سی نفر هم شهید شدند و کلی خرابی به بار آمد. بیمارستان هم به هیچ وجه توانایی رسیدگی به این تعداد مجروح را نداشت و خون به اندازه کافی نبود. یادم هست که چند تا از بچه‌ها، که یکی دو نفرشان از بچه‌های سپاه بودند، به دلیل آسیب جدی آنها را عمل کرده بودند. گروه خونی آنها O بود. چندین بار از رادیو نیاز فوری به این گروه خونی را اعلام کرده بودند، اما کسی با گروه خونی O برای دادن خون به بیمارستان مراجعه نکرده بود. تعدادی از مردم مراجعه کرده

فهمیده بودیم که طرح آنها چیست. تهیه آتش قوی روی سد کنجان چم و صالح آباد نشان می‌داد که از آن طرف حمله خواهد شد. عبور بیست و دو تانک از طرف کنجان چم به سمت دوراهی که یک طرف آن به سمت صالح آباد و یک طرف آن به ایلام می‌رفت، مرحله بعد عملیات بود. حملات از طریق هلی‌کوپتر و دو فروند هواپیمای پشتیبانی صورت می‌گرفت و در مجموع قرار بود که چهار لشکر نفوذ کنند و بیایند ایلام را بگیرند و اشغال ایلام را تمام کنند.

طراحی اولین پیروزی ایران در جنگ

هفتصد نفر نیرو داشتیم. تصمیم گرفتیم که نیروهای مان در داخل سنگرها و مخفیگاه‌ها مخفی بشوند، بعد بگذاریم تانک‌های آنها به داخل دره بیایند. بعد تانک اول و تانک آخرا برزیم تا راه بسته بشود و باریک بودن معبر باعث شود که نتوانند برگردند. بعد تانک‌ها را سالم به دست بیاوریم؛ چون سالم ماندن تانک‌ها برای ما خیلی مهم بود. تانک‌های مان را در مهران از دست داده بودیم. این مسأله خیلی مهم بود چون هیچ

ضربه سنگین هوانیروز به ارتش عراق

چند حرکت خیلی خوب را روایت فتح ضبط کرده است. ما فیلم‌هایی را که داشتیم و بسیار ارزشمند است در اختیار آنها گذاشتیم. به نظر من همه آن عملیات‌ها فیلم‌برداری شده ولی شاید عصاره آن یک ساعت بیشتر نباشد. راجع به کشوری، شیروزی، پزشکی، مشهدی و خلبان‌های دیگری که آنجا با او بودند، کمی توضیح می‌دهم. احمد کشوری بسیار متدین، شجاع و خوش‌فکر بود و تحت تأثیر مدیریت و اداره من هم قرار گرفته بود. برخلاف تمام استاندارها، شب در اتاق جنگ طراحی عملیات می‌کردیم. ساعت چهار صبح هنوز تارک بود که خلبان‌ها استارت می‌زدند و هلی‌کوپتر در تاریکی از مسیری که شناسایی شده بود، عبور می‌کرد و به عراق می‌رفت و چادرها و عراقی‌هایی را می‌زد که در عقبه دشمن و با فاصله زیادی از مرز قرار داشتند و در کیسه‌های خواب خوابیده بودند. شب‌ها هم می‌زدند و به عراق می‌رفتند. جت زنبق در آن حرکت کرد و به عراق رفتند. جت زنبق در آن حرکت کرد و به عراق می‌رفتند که تجمع نیرو بود. مخازن سوخت و تانک‌های آنها را هم می‌زدند. این عملیات را در روبروی ارتفاعات تنگه بینا و تنگه بیجار انجام می‌دادیم. به نظر من نقش هوانیروز در کنترل حملات عراق و در توفیق نداشتن آنها برای گرفتن ایلام حیاتی و تاریخی بود.



برش